

بنام خداوند بخشنده مهربان با توکل به خداوند انشالله

پاسخ احمد علی مسعود انصاری به آقای پرویز ثابتی در رابطه به مطالب نوشته شده
درباره احمد علی مسعود انصاری در کتاب «در دامگه حادثه»

« بگو بارالها مرا بقدم صدق داخل و با قدم صدق خارج کن و از جانب خود حجت بصیرت روشنی که دایما و یار
مددکار باشد عطا فرما » (سوره مبارکه اسراء آیه ۸۰)

«هر چه در زمین آسمانهاست همه به تسبیح و ستایش یکتا خدای مقتدر و حکیم است مشغولند (۱) آن خدای که آسمانها
و زمین همه ملک اوست و او خلق را زنده می گرداند و باز میمیراند و اوست که بر همه چیز تواناست (۲) اول و آخر
هستی و پیدا و پنهان وجود همه اوست و و به همه امور عالم داناست (۳)» (سوره مبارکه حدید آیات ۱-۳)

اخیرا کتابی با عنوان «در دامگه حادثه»، خاطرات آقای پرویز ثابتی - مقام امنیتی
معروف در دوران شاه - به صورت مصاحبه آقای عرفان قانعی فرد با صاحب خاطرات
از سوی شرکت کتاب در کالیفرنیا منتشر شده است، که در آن مطالب نادرستی درباره من
چه از زبان آقای ثابتی و چه از زبان آقای قانعی فرد آمده است.
در صفحات ۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲ این کتاب مطالبی در مورد من آمده، که لازم دیدم به آن
پاسخ گویم:

آقای عرفان قانعی فرد در صفحه ۶۶۰ کتاب سوالی طرح می کنند و در آن مطلبی را به من
نسبت می دهند که صحت ندارد. آقای قانعی فرد گفته است:

در یکی از برنامه های تلویزیونی شبکه اول جمهوری اسلامی ایران
مصاحبه هایی بود از جمله احسان نراقی و احمد علی مسعود انصاری (که
چند تا کتاب هم نوشته در مورد آقای رضا پهلوی) و به حلقه روابط شاه
اشاراتی شده بود و بعد اشاره کردند به علم که وی را اعجوبه دسیسه
نامیدند و مامور انگلستان به راستی به حرف های انصاری می شود ،
ارجاع داد ؟

من هیچگاه آقای علم را اعجوبه دسیسه ننمیده ام. اگر منظور آقای قانعی فرد این است
که من آقای علم را اعجوبه دسیسه نامیده ام، این امر حقیقت ندارد.

در مورد مامور انگلیس بودن آقای علم، من از خاطره خود با آقای علم در این مورد صحبت کرده ام و شرح آن این است که:
 بعد از چاپ کتاب آقای اسماعیل رایین در مورد فراماسونری و سابقه آنها در ایران، من در این مورد از آقای علم سوال کردم.
 در آن زمان 19 سال از سن من می گذشت. در جشن هنر شیراز، در باغ ارم با آقای علم و کامران دیبا، پسر عموی شهبانو فرح، با هم برای صرف ناهار بر سر یک میز نشسته بودیم، از آقای علم سوال کردم که «آقای علم شما که نوکر انگلیس ها هستید چرا اسم شما را در این کتاب ننوشته اند.» و ایشان جواب داد «والله از من خواسته شده ولیکن من به ایشان گفتم که من فقط دست یک نفر را ماچ می کنم.»
 بعد از آن من دیگر در این مورد و درباره ایشان هیچ گاه صحبتی نکرده ام و نظری هم نداده ام .

در صفحه ۶۶۱ آقای قانعی فرد می فرمایند:

اعتقاد احمد علی انصاری این است که حضرات سازمان سیا یک پولی به اشرف و رضا پهلوی و فرح دیبا و شما و اویسی و.... داده و این پول ها برای کودتا بوده و بعد بین شما دعوایی می شود و همه از همدیگر جدا می شوید و... شاید دنبال این تئوری است .

این سخنان هم واقعیت ندارد و تهمتی بیش نیست. آنچه من گفته ام و یا نوشته ام موجود است. من هیچگاه نه گفته ام و نه نوشته ام که بانوان فرح پهلوی و اشرف پهلوی، و آقای اویسی از سازمان سیا پول گرفته اند. آقای قانعی فر باید توضیح بدهند که این مطالب و موضوع پول گرفتن بانو فرح و بانو اشرف پهلوی و آقای اویسی را از کجا پیدا کرده اند، و چگونه به «اعتقاد» من دسترسی یافته اند؟

آقای قانعی فرد که خود را محقق تاریخ معاصر ایران معرفی می کند، باید حداقل تحقیقی در مورد مطالبی که طرح می کند انجام دهد و بداند که «تحقیق» با «تهمت» و «دروغ بافی» دو مقوله کاملاً متفاوت هستند و شایسته نیست یک مدعی تحقیق در تاریخ معاصر دروغ بافی کند و تهمت بزند و به این ترتیب از ارزش کار خود بکاهد. تهمت زدن در خدمت هیچ حقیقتی قرار ندارد و فایده ای به هیچ کسی نمی رساند.
 اما در مورد آقایان رضا پهلوی و پرویز ثابتی، مطلبی که من نوشته و گفته ام به شرح زیر است، و به هر حال هیچ ربطی به کودتا یا دعوی میان این اشخاص ندارد:
 در سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ میلادی که آقای رضا پهلوی در مراکش بود، تعدادی از آشنایان سعی در آوردن و معرفی ماموران سازمان سیا و ملاقات ایشان با رضا پهلوی داشتند و حتی رقابت شدیدی میان ایشان در این مورد درگرفته بود.

من به آقای رضا پهلوی پیشنهاد کردم که ایشان باید از این بازی خارج شود و شأن خود را حفظ کند، و اگر علاقه ای به دیدن فردی از سازمان سیا را دارد بهتر است با رئیس این سازمان آقای ویلیام کیسی ملاقات نماید.

ایشان قبول کرد. من این موضوع را با آقای دکتر غلامحسین کاظمیان که مسئول کارهای سیاسی ایشان در آمریکا بود مطرح کردم. ایشان دوستی به نام آقای مرین اسموک داشت که از دوستان نزدیک آقای ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا و اطرافیان ایشان بود.

در سفر شاهزاده در سال ۱۹۸۳ به آمریکا، آقای اسموک ناهاری در کلوب Chevy Chase در ایالت مریلند آمریکا ترتیب داد که در آن، آقایان کیسی، مایکل دیور، دیک هلمز و عده ای دیگر از جانب آمریکایی ها، و نیز علاوه بر من، آقایان دکتر غلامحسین کاظمیان، احمد اویسی، و شهریار آهی حضور داشتند. بعد از آن ناهار، ملاقات های دیگری نیز میان آقایان رضا پهلوی و ویلیام کیسی در خانه آقای اسموک انجام گرفت.

در سال ۱۹۸۴ آقای پهلوی به من گفت که آقای کیسی پیشنهاد پرداخت ماهی ۱۵۰ هزار دلار را به ایشان کرده، و یکی از شرایط آن این است که از این مبلغ هر ماه ۵۰ هزار دلار به آقای پرویز ثابتی پرداخت شود.

من با اصل پول گرفتن ایشان از سازمان سیا مخالفت، و به ایشان گوشزد کردم که پدر ایشان تا روز فوت به دلیل نقش خارجی در کودتای ۲۸ مرداد، مورد انتقاد مردم ایران بوده است؛ و پیشنهاد من برای انجام ملاقات با رئیس «سیا» این نبود که ایشان از این سازمان پول بگیرد، بلکه هدف در مرحله اول خلاص شدن از فشار اطرافیان شاهزاده، برای آوردن افراد مختلف این سازمان به داخل تشکیلات ایشان بود؛ و دوم اینکه فکر می کردم اگر ایشان علاقه به داشتن رابطه با این سازمان دارد، این رابطه باید مطابق شأن ایشان و تنها در حد مشورتی باشد.

آقای رضا پهلوی استدلال مرا قبول نکرد. من نیز با اینکه در آن زمان هم مسئول امور مالی شخصی ایشان بودم و هم مسائل مالی فعالیت های سیاسی ایشان را سرپرستی میکردم، از گرفتن آن پول اجتناب کردم. بنابراین مسئولیت گرفتن این پول به عهده آقای شهریار آهی محول گشت، و تا جایی که می دانم پرداخت آن تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت.

بعد از آن، آقای پرویز ثابتی برای دیدار آقای رضا پهلوی به ایالت کنکتیکت می آمد و با ایشان ملاقات می کرد و با آقای احمد علی اویسی نیز دائما در ارتباط بود. در مورد مساله مالی میان آقایان رضا پهلوی و پرویز ثابتی از سازمان سیا، این تنها چیزی است که شاهد بوده ام و غیر از این، هیچ جا، و هیچ وقت در این مورد نه مطلبی

گفته ام و نه نوشته ام. آقای عرفان قانعی فرد که «محقق تاریخ معاصر» است باید قبل از طرح مطالب تحقیق کند و مطالب نادرست را در لباس حقیقت مطرح نکنند. لازم به توضیح است که آقای کیسی در آن زمان آقای رضا پهلوی را بسیار جدی گرفت و افراد زیادی از کارمندان سازمان سیا را برای کمک به ایشان مامور نمود، ولیکن بعد از سه هفته همه آنها را بازخواست و اظهار نمود که این مرد جوان علاقه ای ندارد، ولیکن تا جایی که می دانم پرداخت پول به آقای پهلوی از سال ۸۴ شروع و تا سال ۱۹۸۸ ادامه داشت.

شاید کسی از این جریان نتیجه بگیرد که پرداخت پول به ایشان بخاطر برگرداندن ایشان به تخت پادشاهی نبوده، بلکه دلایل دیگری داشته است. من در این زمینه بی اطلاعم.

پس از این واقعه، من در سال ۱۹۸۴ به آقای رضا پهلوی اعلام کردم هم به این دلیل (دریافت پول از سازمان سیا) و هم به دلیل مسائل دیگر، خواهان نقش داشتن در امور سیاسی ایشان نیستم. به ایشان گفتم دیگر حتی سلطنت طلب هم نیستم. ولی ایشان از من خواست که به عنوان مشاور شخصی و مسئول امور مالی شخصی او به همکاری با او ادامه دهم، که پذیرفتم.

حالا می پردازم به گفته های آقای ثابتی در مورد من که بسیار از حقیقت بدور است. ایشان می گویند که من برای کارهای دانشگاهی نزد ایشان می رفتم. این حرف درست نیست. حقیقت این است که من برای بازجویی به سازمان امنیت احضار می شدم، ولی چون از منسوبین پادشاه بودم، جناب آقای ثابتی از من بازجویی می کرد. بنابراین ملاقاتهای ما برای بازجویی از من بوده است، و دلیل دیگری نداشته است.

من در دانشگاه ملی و مدرسه عالی شمیران تدریس می کردم. به شکر و بزرگی خداوند از محبوبیت بسیار خوبی میان دانشجویان برخوردار بودم؛ با این که همه از نزدیکی من با دربار خبر داشتند. داستان درگیری ساواک با من هم به همین علت، یعنی محبوبیت من میان دانشجویان بود.

در بعضی مواقع دانشجویان از نوع درس دادن یا بیسوادی استادی شکایت داشتند، و حاضر به رفتن سر کلاس درس او نبودند. در این گونه موارد گاهی از من خواسته می شد که از محبوبیت خود در میان دانشجویان استفاده کرده و از ایشان خواهش کنم که به کلاسها برگردند. در بسیاری از مواقع به خاطر خواهش من، دانشجویان به کلاسها برمیگشتند. ولیکن در بسیاری از موارد دانشجویان حق داشتند، و من جانب دانشجویان را می گرفتم و حاضر نبودم از محبوبیت خود برای باز پس فرستادن دانشجویان به کلاسها استفاده کنم. مسئولین، علاوه بر دانشجویان، مرا نیز تهدید می کردند و سازمان امنیت را به رخ من می

کشیدند، که اگر من کمک نکنم دانشجویان را تحویل آن سازمان خواهند داد. من می گفتم که بد درس دادن یا بیسوادی یک استاد چه ربطی به سازمان امنیت دارد؟ و باید به خواسته به حق دانشجویان گوش داد. نتیجه این استدلال احضار به سازمان امنیت و بازجویی توسط جناب ثابتی بودو همان طور که گفتم چون به شاه نزدیک بودم زحمت این بازجویی را آقای ثابتی می کشیدند.

در اینجا به اتفاقی که باعث استعفای من از کار دانشگاهی شد اشاره می کنم: من معاونت مدرسه عالی شمیران را قبول کرده و کار اصلی من در مدرسه عالی شمیران بود. در دانشگاه ملی نیز به صورت موقت درس می دادم. دکتر حبیب ممیز به جای من به سمت مسئول امور دانشجویی دانشگاه اقتصاد و امور سیاسی منصوب شده بود. شبی که برای تدریس به دانشگاه ملی رفته بودم، دکتر ممیز به من گفت که هر چه از دانشجویان درخواست می کنند که برای تشکیل اولین جلسه کانون حزب رستاخیز دانشگاه ملی (که لازمه آن جمع ۲۰۰ نفر برای این کانون بود) از دانشجویان تقاضا می کند، ایشان حاضر به انجام این کار نیستند.

دکتر ممیز از دوستان نزدیک من بود، و این دوستی تا فوت ایشان ادامه داشت. وی از من خواست که از محبت دانشجویان نسبت خود استفاده کرده و دانشجویان را به تالار بیاورم، که با تشکیل جلسه، دکتر ممیز در مسئولیتی که به او واگذار شده بود موفق شود. به کافه تریا و دیگر مراکز تجمع دانشجویان رفتم و بیش از ۵۰۰ نفر را با خود به تالار بردم. دانشجویان از من سوال کردند که حالا به چه کسی رای بدهیم؟ گفتم: دکتر ممیز. بچه ها هم دست گرفتند که ممیز ممیز، رئیس کیه ممیز.

در این موقع یکی از اساتید دانشگاه (که لزومی به ذکر نام او نیست) پیش من و دکتر ممیز آمد و گفت: آقای پرفسور صفویان (رئیس وقت دانشگاه) رئیس شود و آقای دکتر ممیز معاون.

من که بواسطه رفتار نادرست آقای پرفسور صفویان با دکتر امین عالیمرد و دکتر غلامرضا افخمی (که رئیس و معاون سابق دانشکده اقتصاد و امور سیاسی بودند) بسیار از پرفسور صفویان دلخور بودم، با ریاست ایشان در حوزه حزبی رستاخیز مخالفت کردم و بعبارت دیگر قبول نکردم که چنین پیشنهادی را به دانشجویان ارائه کنم.

آقای دها که معاون وزارت کشور بودند و برای نظارت بر انتخابات این کانون آمده بود، وقتی دیدند که در صورت برگزاری انتخابات دکتر ممیز به عنوان رئیس انتخاب خواهد شد، گفتند که این جلسه، جلسه معارفه است و باید انتخابات در روز دیگر صورت گیرد. من مخالفت کرده و گفتم طبق اساسنامه حزب هر گاه جمعی در حد ۲۰۰ نفر جمع شوند، می توانند انتخابات را برگزار کنند و ایشان گفت که مدارک لازم را با خود نیاورده است.

در این لحظه یکی از دانشجویان مدارک را از روی صندلی بلند کرد و به همه نشان داد. این بحث میان من و آقای دها ادامه پیدا کرد و آقای دکتر ممیز دائماً به من می گفت تو رو به خدا بچه ها را ساکت کن. خلاصه من بلند شده به آقای دها گفتم که شما باید در اینجا بیطرف باشید، اگر شخص مورد نظر شما برای انتخاب شدن با شخص مورد نظر ما فرق دارد، شما حق ندارید به این صورت عمل کنید. همین افرادی مثل شما هستند که مردم را به مملکت بدبین می کنند. در این موقع دکتر ممیز بلند شد و گفت آن کس که باید انتخاب شود من هستم و من نمی خواهم انتخاب شوم. با این حرف دکتر ممیز، من و دانشجویان از جلسه خارج شدیم.

فردای آن روز پرفسور صفویان حقوق دکتر ممیز را قطع کرد. ساعت دو بعد از نصف شب آقای فریدون جوادی که از نزدیکان خانم فرح پهلوی و دکتر نهاوندی بود به من زنگ زد و گفت اکنون گزارشی خدمت اعلیحضرت داده شده که انصاری و دانشجویان کانون حزب رستاخیز ملت ایران را بهم ریخته اند. صبح آن روز دکتر ایادی به من زنگ زد و گفت که گزارش را پیش شاه برده اند و ایشان گفته است که من احمد را می شناسم و این گونه گزارشها را پیش من نیاورید.

خودم به شهبانو فرح زنگ زدم و جریان را گفتم ایشان به من گفتند که از جریان باخبر است ولیکن بهتر است که من کار دانشگاهی را رها کرده و استعفا دهم. این داستان خروج من از دانشگاه و استعفای من از مدرسه عالی شمیران بود.

البته مسئله دیگری هم بود، میان آقای علم و آقای هویدا برای تعیین روسای دانشگاهها رقابت وجود داشت هر کدام افراد و گروههای وفادار به خود را داشتند تا نظر شاه را بیشتر به سمت خود جلب کنند. بعضی شبها که با شاه قدم می زدیم ایشان در مورد مسائل دانشگاهی به خاطر حضور من در دانشگاه سوال می کرد و من آنچه را که می دانستم می گفتم. این صحبت ها مورد علاقه هیچ یک از دو گروه وفادار به آقای علم و یا هویدا نبود، زیرا رشته هایی که ایشان بافته بودند را پنبه می کرد. به این علت بارها مورد تخاصم افرادی که از طرف آقای هویدا و آقای علم در این مورد ماموریت داشتند قرار می گرفتم که چرا نظر خود را حتی در زمانی که شاه از من خواسته بود ابراز کرده ام.

بنابراین، جناب ثابتی مرا برای بازجویی احضار می کرد، این نبود که من دوست یا آشنای ایشان باشم. اگر چنین بود من از این آشنایی همانطور که از وجود شاه و فرح و یا سایر افراد با نفوذ تا آنجایی که می توانستم در آزادی زندانیان بیگناه استفاده کردم، از ایشان نیز می توانستم استفاده کنم و با توکل به خداوند چند زندانی بیگناه را از طریق ایشان آزاد کنم. اگرچه به شکر خداوند من بارها باعث انجام این عمل خیر گردیدم، ولی هیچ گاه آقای ثابتی واسطه این عمل خیر نبود.

آقای ثابتی فرموده اند:

«من دریافتم که او (= احمد علی مسعود انصاری) فردی مخبط و دیوانه

است و حرفها و نظریات او غیر عادی و غیر مسئولانه است.»

من همانطور که بارها اعلام کرده ام در داخل دربار عده ای مرا عقب افتاده و دیوانه خطاب می کردند و در خارج از دربار عده ای مرا مومن آل فرعون و طوریکه بعد ها شنیدیم، آقای نصیری، رئیس آقای ثابتی، مرا موسی آل فرعون می شناخت.

در این جا لازم است قسمتی از عقاید خود را به صورت خلاصه بیان کنم، تا دلایل دیوانه بودن من از نظر ایشان روشن گردد.

- من معتقد هستم که هیچ قدرتی مگر قدرت خدا نیست و ما همه در هیچ بودن با هم برابریم، ولی خداوند دوست ندارد ما مثل هیچ با هم رفتار کنیم. از او آمده ایم و به او باز می گردیم. هدف من و آرزوی من این است که از مقربان درگاه باشم .
- من معتقدم که تنها آفریننده، روزی دهنده قدرت و ارباب یار و نگهبان ما خداوند است.
- تنها از خداوند می خواهم، تنها از خداوند می ترسم و تنها به درگاه خداوند وسیله تقرب می جویم.
- تنها بفرمان خداوند هستم، تنها رضایت خداوند شرط است، تنها به خداوند مسئولیم و تنها شاکر و تسلیم درگاه خداوند هستم .
- ما باید دین خود را برای خداوند خالص کنیم. تنها به خداوند امیدوارم، تنها به خداوند تکیه دارم و تنها از خداوند انتظار دارم مگر از خودم که مطیع و فرمانبردار او باشم. در همه امور عالم بخداوند توکل دارم و تنها به خداوند وفا دارم.
- من معتقدم اگر خوب می کنیم به خود می کنیم و اگر بد می کنیم به خود کرده ایم. ما همه نسبت به خداوند مسئولیم. در حد توانایی که خداوند به ما عطا فرموده مسئولیم و تنها مسئول عمل خود هستیم.
- من معتقدم که در هر ملتی و قومی، گروهی و فردی خوبی و بدی وجود دارد. ما باید خوبی ها را افزایش داده و بدی ها را نابود کنیم . هر فرد موظف است که این را از وجود خود شروع کند.
- هر عملی در خود مستقل است و قضاوت هم با خداوند است. اگر کسی دیروز عمل بدی انجام داده و امروز خواهان انجام عمل خوب است ، ما باید آن عمل خوب را تشویق کنیم نه آنکه بگوییم چون تو دیروز عمل بدی انجام داده ای امروز نمی توانی عمل خوبی انجام دهی، هدف ما گسترش خوبی است .

- اگر کسی بد کند به خودش کرده و تنها راهی که عمل بد او می تواند به ما ضرر بزند، این است که ما در مقابل عمل بد او فکر و عمل بد نکنیم. این فکر و عمل بد ما باعث ضرر به ما می شود.
- پس ما باید به خود خوبی کنیم و در عکس العمل فکر و عمل خیر انجام دهیم در اینجا ما به خود خوب کرده ایم و چه بسا شخص مقابل نیز در عکس العمل به فکر و عمل خوب ما فکر و عمل خوب بکند خوبی گسترش می یابد.
- تنها وفاداری من به خداست اگر کسی یا مملکتی یا گروهی بخواهد قدمی در راه رضای خدا بردارد در آن راه من همراه هستم. ولیکن اگر همان کس، مملکت یا گروه بخواهد قدمی در خلاف رضایت خداوند بردارد و من علیه آن حرکت هستم. وقتیکه آقای رضا پهلوی در سال ۱۹۸۱ از من خواست که به او بپیوندم به او گفته بودم که به غیر خداوند اربابی ندارم، تا روزی که راه خدا را برود در آن راه با او هستم، و روزی که خلاف راه خداوند قدمی بردارد بر علیه او حرکت خواهم کرد و ایشان قبول کرده و گریه کرد.
- ما اجازه قضاوت نداریم، قضاوت تنها با خداست پس چگونه می توانیم ضد یا طرفدار کسی، مملکتی و یا قومی باشیم. ما تنها می توانیم عمل را قضاوت کرده و به طرفداری و یا ضد آن عمل کنیم. برای بهتر فهمیدن عقاید خود شما را به خواندن نکته های زیر که بخشهایی از فصل اول کتاب توکل است جلب می کنم.
- معتقد هستم که دین اسلام از حضرت نوح(ع) شروع شده و به حضرت محمد (ص) ختم میگردد. ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام یک دین هستند که از حضرت نوح(ع) شروع شده و به حضرت محمد(ص) ختم می گردد. این سیر تکاملی یک دین می باشد.
- من معتقد هستم که به میزان راه های که در آسمان است به خداوند راه است و هر کس عمل نیک انجام دهد به شرط ایمان به خداوند به بهشت می رود.
- من معتقد هستم که مردم را نه بر اساس قومیت، ملیت، نژاد بلکه بر اساس آنچه به آن معتقد بوده و به آن عمل می کنند باید متمایز کرد. من معتقد هستم که خداوند ما را آزاد خلق فرموده است و قدرت تشخیص خوب و بد به ما عطا فرموده و ما در آزادی باید خود میان این خوب و بد انتخاب کنیم.
- دیگران به خواست ما می توانند در حد مشورت به ما مشورت دهند و خداوند مشورت را تشویق می فرماید.
- افراد می توانند در حدی که زور در آن نهفته نباشد نظر خود را ابراز کرده و راهنمایی کنند ولیکن تصمیم با خود شخص است.
- اگر قرار است دیگری برای ما تصمیم بگیرد، پس خداوند برای چه ما را خلق فرموده و به ما قدرت تشخیص میان خوب و بد را داده و ما را در مقابل اعمال خود

- مسئول می شناسد. هیچ پسری را به جای پدر و هیچ پدیری را به جای پسر مسئول نمی شناسد و هر کس مسئول عمل خویش است و اگر فردی یا سازمانی بخواهد با زور در تصمیم گیری فردی اشخاص دخالت کند ظالم است .
- برای رسیدن به آزادی باید خود را تکامل بخشیم و حقیقت را پیدا کنیم .حضرت عیسی (ع) می فرمایند: حقیقت را پیدا کنید و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد .
 - تا زمانی که فرد فرد یک جامعه آزاد نشوند و یا اکثریت افراد یک جامعه آزاد نباشند آن جامعه آزاد نخواهند شد .
 - امروز عده ای چشم به دیگران ، برای آزادی خود دارند ، در صورتی که آزادی با آزاد کردن خود با پیدا کردن حقیقت بدست می آید .
 - ما باید با خود جهاد کنیم .بدی ها را از وجود خود دور کرده و خوبی ها را بر صفات خود اضافه نماییم.ما باید حقیقت را پیدا کرده و خود را آزاد کنیم ،یک جامعه آزاد ،جمع افراد آزاد آن است .
 - همانطور که حضرت عیسی (ع) می فرمایند تا مردم عوض نشوند حکومت ها عوض نمی شود .اگر آزادی را از وجود خود شروع نکنیم و فرد فرد آزاد نشویم تمام کوشش ها برای رسیدن به آزادی و دموکراسی در صورت موفقیت آن تنها ما را به پول و قدرت می رساند، نه آزادی و دموکراسی .اگر مردمی فرد فرد مستقل و آزاد نباشند هیچگاه به آزادی و استقلال جمعی نخواهند رسید .
 - برای آنهایی که خالصاً برای آزادی کوشش می کنند اگر این جهاد را از خود شروع نکنند .و بعد از آزادی خود به تشویق دیگران در این امر نپردازند این حرکت در راه آزادی همچون آب در هونگ کوبیدن است .
 - دیگران ما را آزاد نخواهند کرد بلکه ما خود هستیم که باید خود را آزاد کنیم . ما تا خود شخصا خود را آزاد نکنیم آزاد فکر نکرده و آزاد عمل نکنیم حکومت ما نمی تواند آزاد باشد .
 - اگر جامعه که شامل ملت و حکومت آن است را ساختمان فرض کنیم مردم اجر آن هستند تا اجر درست که افرادی آزاد هستند نداشته باشیم چگونه می خواهیم ساختمان بسازیم که بر اساس آزادی بنا شده و عمل می کند .
 - حکومت از دید من برای انجام کارهای عمومی مردم بوسیله مردم بوجود می آید.
 - حکومت باید از طرف مردم انتخاب شده تا کارهای عمومی و مشترک مردم را انجام دهد این حکومت نوکر مردم است نه رئیس مردم و باید به مردم جوابگو باشد.
 - حکومت به مردم مسئول و جوابگو است و مردم نیز به خداوند مسئول جوابگو هستند . ما مسئولیت جمعی به خداوند نداریم ما مسئولیت فردی به خداوند داریم .

- در مورد سیاست خارجی من خواهان دوستی هستم نه نوکری و نه دشمنی. در روابط داخلی و خارجی شخصی و اجتماعی نه از موضع قدرت و نه از موضع ضعف بلکه باید از موضع حق عمل کنیم .
- رابطه مردم با مردم، مردم با حکومت و حکومت با مردم باید بر اساس عدالت و درستی و احترام متقابل باشد. هر فردی عقاید و حقوقش محترم است اگر عقیده فردی با فرد دیگری متفاوت باشد نباید او را دیوانه خواند به زندان انداخت و شکنجه کرد.

جناب آقای ثابتی آزاد هستند عقاید خود را بیان کنند و عقیده ایشان محترم است. ما نیز آزاد هستیم عقیده خود را بیان کنیم و عقیده ما نیز محترم است. من از تکبر نفرت دارم، فکر نمی کنم درست باشد که عده ای خود را از دیگران بهتر دانسته و فکر کنند که می باید چون به باور خودشان که از مردم بهترند و بر آنها ارجحیت دارند، بر آنها حکومت کنند و تنها وظیفه مردم خدمت به ایشان است .

من ممکن است که با عقاید افرادی موافق نباشم و یا نتوانم آن افکار را درک کنم، ولیکن هیچگاه به خود اجازه نمی دهم که ایشان را از خود کمتر دانسته و به افکار ایشان توهین کنم، بلکه نظر خود را عرض کرده و اگر دلیل قانع کننده ای داشته باشم ابراز می کنم .

به غیر از خداوند خالق و اربابی ندارم تنها توکل من در همه امور به خداوند است به هیچ وجودی به غیر خداوند وفاداری نداشته و تنها رضایت و فرمانبرداری از خداوند برای من شرط است .

آقای رضا پهلوی در ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۱ در جواب این که راجع به من چه عقیده ای دارد می گوید: از ۱۹ سالگی تا زمانی که رابطه ما به آخر رسید، مرا فردی بسیار مذهبی و بسیار اصولی شناخته است.

او ادامه می دهد که من انقدر از نظر اصول اخلاقی قوی هستم که هرگز از جهت اطمینان به من تردید یا سوالی در او راه نیافته است .

او گفت که مرا فردی بسیار درستکار و با شرافت می داند.

او ادامه می دهد که من دید خود را در مورد مسائل داشتم و آن خوب است، چون هر انسانی فرق می کند.

آقای ثابتی می گویند که فردی به ایشان گفته که من (انصاری) به ایشان اعتقاد و عقیده دارم و از این رو می خواستم ایشان را به رضا نزدیک کرده و این دو با هم همکاری کنند. همانطور که من در ابراز عقاید خود گفتم من اجازه قضاوت ندارم پس نمی توانم به ایشان اعتقاد و عقیده داشته باشم.

من چند بار برای بازجویی برای دیدن ایشان احضار شدم و با ایشان ملاقات کردم نظری چه خوب چه بد در مورد ایشان نداشتم.

در ضمن من به خاطر ندارم که هیچگاه چنین پیشنهادی کرده باشم. شخصی که چنین پیغامی را به او داده کیست؟ به احتمال قوی اگر چنین شخصی وجود داشته باشد، خود این شخص قادر بوده تا ترتیب ملاقات آقای ثابتی و رضا را بدهد و نیازی به واسطه‌گری من نبوده است. زیرا اگر آقای ثابتی علاقه ای به همکاری با آقای پهلوی داشت، می توانست این کار را از همان طریق آقای احمد علی اویسی انجام دهد، و باز هم نیازی به وساطت من نبوده است. بنابراین ادعای آقای ثابتی در این مورد بی اساس است. نه من پیشنهاد نزدیک کردن و همکاری ایشان را با رضا را اراده کرده ام، و نه من هرگز به ایشان اعتماد و عقیده ای داشته یا دارم.

آقای ثابتی ادامه می دهد که من گزارش مالی نادرستی به رضا در مورد سرمایه گذاری مالی ایشان می دادم و هدف من نابود کردن اصل سرمایه و سوء استفاده شخصی بوده است. این ادعا نیز نادرست است. تمام مسائل مالی میان من و رضا با جزئیات و اسناد در کتاب «من و رضا» آمده و علاقه مندان می توانند به آن مراجعه کنند و با دیدن اسناد خود قضاوت کنند حق با کیست. اینکه من گزارش نادرست به شاهزاده می دادیم و هدف سوء استفاده شخصی و نابود کردن اصل سرمایه وی را داشته ام، کاملاً از حقیقت بدور است. در صحت مطالب مندرج در کتاب من و رضا همین بس که نه شاهزاده رضا و نه هیچ کس دیگر، در طول دوازده سالی که از انتشار کتاب می گذرد، هرگز کلامی در رد آن اسناد و مشاهدات و یادداشتها نگفته و منتشر نکرده است. حتماً آقای ثابتی می دانند که اگر کلمه ای در آن کتاب نادرست بود، لابد تا به حال طرفداران و مریدان شاهزاده رضا پهلوی به آن پاسخ داده بودند. همین که پاسخی نداده اند، باید به عنوان صحت گزارش و اسناد من از آن رابطه و آن سالها تلقی شود. تاریخ چنین می کند، آیا «محققین تاریخ» هم یاد گرفته اند که با تاریخ لجبازی نکنند؟ والله اعلم.

آقای ثابتی اضافه می کند که من در دادگاه محکوم شده ام. محکومیت من در دادگاه به واسطه حکم غیابی بوده، و هیچکدام از مطالب مورد دعوا میان من و رضا مورد بررسی دادگاه قرار ننگرفته است.

اگر کتاب من و رضا بخوانید، متوجه می شوید که این دادگاه لکه ننگی بر سیستم قضایی آمریکا بود، و خداوند قاضی نهایی است.

آقای ثابتی اضافه می کند که من با مخالفت شاهزاده برخاسته و به ایران رفتم و مورد سوء استفاده رژیم اسلامی قرار گرفتم. دلیل رفتن من به ایران عدم توانایی مالی برای مقابله با خاندان پهلوی در سیستم قضایی آمریکا بود، که همه امکانات آن برای افرادی است که از توانایی مالی بالا برخوردار باشند. من پول نداشتم، و هر چه داشتم به وکلا دادم. خانه ام را گرو گذاشتم ولی برای پرداخت

مخارج دادگاه و وکیل کافی نبود. اهل تسلیم هم نبودم، پس به ایران رفتم و از ایشان خواستم که خانه و زندگی خانواده مرا که بنا حق غصب کرده بودند، به من بازگردانند تا من بتوانم به مبارزه خود ادامه دهم. آنها نیز چنین نکردند.

واقع امر این است که من به مخالفت شاهزاده برنخاستم، بلکه ایشان به من حمله کرد. من از خود دفاع کردم و می‌کنم. حال اگر دفاع من به نفع جمهوری اسلامی تمام شد، این گناه من نیست، گناه کسی است که دعوا را شروع کرد.

برای اطلاع عرض می‌کنم، آخرین باری که قبل از حمله شاهزاده به من، با ایشان تماس داشتم، ایشان به من زنگ زد. کلی از زحمات من تشکر کرد، و قربان صدقه من رفت. بعد به سوئیس رفت که برای ما پول بفرستد تا به اوضاع اقتصادی سر و سامانی بدهیم، ولی بدون هیچگونه اختلاف میان ما، ایشان علیه من اقامه دعوی قانونی کرد.

من دائماً با ایشان پیشنهاد می‌کردم که اختلاف میان خود را به جگمیت بسپاریم، و هر چه حکم گفت همه قبول کنیم. جواب ایشان این بود که: ما پولداریم تو نداری، و پدربرت را در می‌آوریم.

آیا این نوع برخورد مدعی بر گرداندن آزادی و دموکراسی به ایران درست بود؟ به عمل ایشان نگاه کنید و نه به حرف و ادعاهای ایشان. خداوند در قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۸۸ می‌فرماید: «اموال دیگران را به ناحق نخورید و کار را به محاکمه قاضیان نیفکنید که بوسیله رشوه و زور پاره ای از مال مردم را بخورید با اینکه شما بطلان دعوی خود را می‌دانید.»

من که استطاعت مالی برای شرکت درست در دادگاه را ندارم، اهل تسلیم هم نیستم، پس از آنچه خداوند در اختیار من گذاشته استفاده می‌کنم. وقتی به من حمله می‌شود، نباید از خود دفاع کنم؟ شاید ایشان انتظار دارند من هم مانند تیمسار نصیری رئیس سابق ایشان عمل کنم، که ایشان را از پاکستان به تهران آورده زندانی کردند، و بعد به دست جمهوری اسلامی سپردند که او را اعدام کنند.

برخلاف نظر جناب آقای ثابتی، من دیوانه نیستم. قصد من از صحبت‌هایی که می‌کنم و مطالبی که می‌نویسم دفاع از خود و روشن کردن حقیقت است تا ملت اشتباهی را که من کرده‌ام دوباره تکرار نکنند.

خداوند را شاهد می‌گیرم که با این که این خانواده به من اعلان جنگ داده، ولی کلمه ای مگر در راستی و درستی علیه آنها ابراز نکرده‌ام، چون به خداوند مسئولم.

آقای ثابتی می‌گویند ارجاع دادن به حرفهای من، و اصلاً اعتنا به آن کردن صحیح نیست. من به شکر خداوند دو کتاب به چاپ رسانده‌ام و مصاحبه‌های رادیو-تلویزیونی و مطبوعاتی فراوانی انجام داده‌ام که وجود دارد. خواهش می‌کنم یک کلمه از این همه را به من نشان دهید که از حقیقت به دور باشد.

چرا نمی‌خواهید مردم حقیقت را بدانند و حقیقت را پیدا کنند و آزاد شوند؟

در خاتمه از آقای ثابتی سوال می‌کنم:

۱- آیا چگونگی عملکرد ساواک از ارکان بنیادی سقوط سلطنت پهلوی نبود؟ آیا عملکرد این سازمان کمک به نارضایتی و تنفر بیشتر مردم از رژیم پهلوی نکرد؟

۲- من در زندگی با توکل و به شکر خداوند قبل و بعد از انقلاب چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران بر اساس آنچه در کتاب من و خاندان پهلوی و کتاب من و رضا نوشته ام لحظه ای در راه آنچه به آن عقیده دارم کوتاهی نکرده ام. شما که مخالف جمهوری اسلامی و طرفدار رضا پهلوی هستید ظرف این مدت سی و سه سال چه کرده اید؟

۳- کوچک کردن دیگران و بزرگ کردن خودتان، شما را تنها به جایی می رساند که امروز به آن رسیده اید. غرور صفت خوبی نیست انسان را کور کرده و از حقیقت بدور می کند: خداوند می فرماید: «آن مردم هیچ تو را از اراده خداوند بی نیاز نکنند ستمکاران عالم در ظلم و ستم دوستداران و مددکار یکدیگرند و خداوند دوستدار متقیان است». سوره مبارکه جاثیه آیه ۱۹

«محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار دل سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او را بدعا میطلبند بر رخسارشان از اثر سجده نشانه‌های نورانیت پدیدار است این وصف حال آنها در کتاب تورات و انجیل است که مثل حالشان به دانه ای ماند که چون نخست سر از خاک بر آرد شاخه ای نازک و ضعیف باشد پس از آن قوت یابد تا آنکه سطر و قوی گردد و بر ساق خود راست و محکم بایستند که دهقانان در تماشای آن حیران مانند همچنین اصحاب محمد از ضعف به قوت رسند تا کافران عالم را از قدرت خود به خشم آرند خدا وعده فرموده که هر کس از آنها ثابت ایمان و نیکوکار شود گناهانش ببخشد و اجر عظیم عطا کند». سوره مبارکه فتح آیه ۲۹

آقای ثابتی من به شما همان نصیحتی را می کنم که به آقای شعبان جعفری (زمانی که به من تهمت زد) کردم:

خداوند در سوره مبارکه زمر آیه ۵۳ می فرماید: «به آن بندگان که اسراف به نفس خویش کرده اند بگو هرگز از رحمت خداوند نا امید نباشید خداوند همه گناهان شما را خواهد بخشید که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.»

«ای رسول ما دائم بگو پروردگارا ای خالق زمین و آسمان ها، ای دانای عالم پیدا و پنهان، تو خود میان بندگان در آنچه خلاف و نزاع بر می انگیزند حکم فرما». سوره مبارکه زمر آیه ۴۶

و خداوند حکم خواهد فرمود.

انشالله خداوند همه ما را به راه راست هدایت بفرماید.

احمد علی مسعود انصاری